آیین نوروز در ایران

فروهر، نصرت الله

آثار بهروزی بود آئین«نوروز»عجم‏ این روز فیروزی بود از دوره«جمشید جم»

(شکیب اصفهانی)

پیش از آنکه به چگونگی برپا داشتن این آیین‏ پرداخته شود ناچار به واقعیتی باید اشاره کرد که با کمال تأسف بدان کم توجه می‏شود و آن واقعیت‏ شناخت باورهایی است که از آغاز پیدایش یک‏ ملت در گسترهء تاریخ برای آن ملت به عنوان اصلی‏ اسپندینه یا مقدس پذیرفته می‏شود.اگر فرهنگ‏ ملتی را به مانند دانه‏ای در نظر بگیریم که در شرایط ویژه و مساعد پس از روییدن کم کم بالیدن‏ می‏گیرد تا آنکه شاخه و برگ می‏دهد و بر پیرامون‏ خود سایه می‏افکند و موجودات بسیاری را در سایه‏ خود به پناه می‏گیرد و از بار و برگ خویش بر همگان سود می‏رساند و این بالندگی تا زمانی که‏ شرایط زمان و مکان آماده باشد ادامه پیدا می‏کند و در صورت نبودن شرایط نیز خشک نمی‏شود زیرا دانه‏های خود را به هر جایی که ممکن باشد می‏پراکند تا با پیش آمدن شرایط مناسب آن دانه رشد کند و زندگی خویش آغاز کند و از شاخ و برگ و سایهء خویش دیگران را بهره‏مند سازد؛سخنی به‏ گزاف نخواهد بود.اندیشه‏ها و باورهای هر ملتی‏ نیز چنین سرنوشتی دارند و از این قانون تاریخ پیروی‏ می‏کنند.اگر زمانی از بالیدن در مانند هنگامی که‏ امکان جوانه دادن(زمان-مکان)پیدا کنند دوباره‏ شاخ و برگ می‏دهند.به یقین چنین باورهایی‏ داشتن با ریشه‏هایی بسیار استوار و دیرین چنان‏ نیستند که با وزیدن باد سموم پائیزی و یا صولت باد دی بخشکند و بپوسند بلکه اگر هم زمانی از جوانه‏ دادن باز ایستند،زمانی دیگر به شکلی دیگر به‏ جلوه می‏پردازند.چنانکه هر کسی این جلوه‏گری‏ تازه را ساخته فکر خود می‏داند بدون آنکه به ریشه‏ آن متوجه باشد و این جلوه‏گری چنان ظریف است‏ که حتی در سنگ نبشته‏ها و حجاریها و نقاشی و بناهای مذهبی و غیر مذهبی به زندگی خویش‏ ادامه می‏دهد چنانکه جلوه‏ی امشاسپندان شش گانه‏ در هنر معماری ایتالیا و جلوه‏های عقاب ایرانی در آلمان و تصور هفت در بین ملتهای گوناگون و جلوهء آن در تورات و انجیل و دیگر کتابهای مقدس‏ و حتی گاوکشی در باورهای باستانی را جلوه‏ای‏ دیگر از آن می‏توان شمرد.

با این دیدگاه این نوشته بر آن است که گاه شماری‏ ایران باستان را به شکلی بسیار مختصر و با گزیدن‏ موارد«الاهم فالاهم»از نظر بگذراند و سپس به‏ جشن بزرگ نوروز-که آن را یادگار جمشید دانسته‏اند-بپردازد،اگرچه مطالب آن ممکن است‏ همراه با گسستگی باشد اما کوششی است از قلمی‏ نارسا برای مردمی که به ریشه‏های فرهنگ خویش‏ تکیه دارند و آن را می‏ستایند.

جشن نوروز را در فرهنگ ایران،مانند آئینهای‏ ساسانیان نوروز را هم‏ طبقاتی کردند.نوروز عامه همان‏ جشن مردمی دوران جمشید ویژه‏ همه مردم ایران زمین و نوروز خاصه که مخصوصا شاهان و درباریان بود.

دیگر به نخستین پادشاه نسبت می‏دهند.شاعران و نویسندگان سده‏های چهارم و پنجم که آثارشان‏ کهن‏ترین آثار مکتوب پس از اسلام است‏ (فردوسی،منوچهری،عنصری،بیرونی و طبری، مسعودی،گردیزی و دیگران که با استناد به منابع‏ اسطوره‏ای و تاریخی پیش از خود کتابهای خود را رقم زده‏اند)از آئین نوروز و جشن نوروز سخنها دارند.در«شاهنامه»فردوسی در پادشاهی جمشید در مراسم و آئین نوروز چنین آمده است:

به فرکیانی یکی تخت ساخت‏ چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

که چون خواستی دیو برداشتی‏ ز هامون به گردون برافراشتی

چو خورشید تابان میان هوا نشسته برو شاه فرمان روا

جهان انجمن شد بر آن تخت او شکفتی فرو مانده از بخت او

به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را«روز نو»خواندند

سر«سال نو»هرمز فرودین‏ بر آسوده از رنج روی زمین

بزرگان به شادی بیاراستند می و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار به ما ماند از آن خسروان یادگار

(شاهنامه-حمیدیان،سعید تهران 1376 قطره،ص 2-41)

محمد بن جریر طبری نوروز را به سال دویست‏ و پنجاهم پادشاهی جمشید دانسته است:

بفرمود تا چرخی از آبگینه برای او بسازند و شیاطین را[مطیع وی بودند]در آن جای داد و بر آن نشست،و در هوا از شهر خویش دنباوند تا بابل‏ به یک روز رفت و آن روز،هرمز روز فروردین ماه‏ بود،و مردم از این شکفتی که دیدند«نوروز»گرفتند و بگفت تا این روز و پنج روز دنبال آن را عید گیرند و شادی و خوشی کنند و به روز ششم که مرداد روز بود،ضمن مکتوبی به مردم خبر داد که چون‏ خداوند روش وی را در پادشاهی پسندیده،پاداش‏ وی این شده که مردم از سرما و گرما و پیری و حسد برکنار شده‏اند.و مردم از پس سیصد و شانزده سال که از پادشاهی وی گذشته بود سیصد سال به سر کردند که از این بلیات به دور بودند.

(ترجمه تاریخ طبری،ابو القاسم پاینده،ص 118)

جمشید یا جم(ییم در اوستا)یک شاه اساطیری‏ هند و ایرانی است،وی در اصل اولین بشر و اولین‏ شخص فناپذیر و شاه سرزمین مردگان(جهان فانی‏ و زمینی)بود.در داستان جم در گستره سده‏های‏ پیش از تاریخ دگرگونیهایی پدید آمده است که‏ منجر به پیدا شدن داستان پادشاهی همراه با اقتدار وی بر زمین شده است،چنانکه در زمان پادشاهی‏ وی مردم از گزند پیری و مرگ بر کنار و همواره جوان‏ بودند.لیکن این برکناری از پیری و مرگ بر اثر گناهی بزرگ که او مرتکب شد از میان رفت و نیک‏ بختی او و مردمان بر اثر آن گناه راه نیستی گرفت.

(کیانبان،ا.کریستن سن،ترجمه ذبیح الله صفا،ص 119، تهران 1336)

گناهی که در این داستان مطرح می‏شود آن چیزی‏ است که با انجام آن نظم و آرامش جامعه بر هم‏ می‏خورد و این بی نظمی نه تنها موجب سلب آرامش‏ و آسایش و امنیت از مردم جامعه است بلکه نتیجهء آن به رأس هرم قدرت(پادشاه)سرایت می‏کند و نص صریح مصداق عینی پیدا می‏کند که

«ان‏ احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها.»

اصل بسیار ارزشمندی که در تاریخ،ستون‏ اصلی هر کشوری به شمار می‏رود پیروی و طرفداری و حمایت مردم از فرمانرواست که در ایران‏ باستان از این پیروی و حمایت به نام‏ «فر- arravX »یاد شده است زیرا فرمانروای دارندهء فر از گناه و کار خلاف پاک و مبرا است‏ (-عصمت)و تا زمانی که به گناه یا کار خلاف سود کشور و مردم دست نزده است این«فر»با او همراه‏ است یعنی پیروی از چنان فرمانروایی واجب است‏ چون معصوم و دارای عصمت است در غیر این‏ صورت فر از او می‏گریزد یعنی گناهکار است و مردم از وی گریزان می‏شوند در نتیجه نظم اجتماعی‏ به هم می‏خورد.و اگر با واقع‏بینی به موضوع توجه‏ شود این باور تمثیلی و رمزی را در تاریخ می‏توان به‏ عنوان اصلی مترقی پذیرفت و نیاکان ایرانی را که بر این اصل پافشاری می‏کردند باید آفرین گفت و به‏ روانشان درود فرستاد.زیرا دگرگون شده همین باور در تمدن اسلامی به عنوان عصمت که در باورهای‏ شیعیان در مورد ائمه علیهم السلام بر آن پافشاری‏ می‏شود به زندگی خود ادامه می‏دهد حتی تصویر ائمه معمولا در چارچوبی که نور خورشید صورتشان‏ را در بر می‏گیرد یادگاری از همین باور به دارا بودن‏ «فر»می‏تواند به شمار آید.

بیرونی آغاز جشن نوروز را به پرواز جمشید به‏ آسمان ربط می‏دهد.

«چون جمشید برای خود گردونه بساخت،در این‏ روز بر آن سوار شد،و جن و شیاطین او را در هوا حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند به بابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفته و برای یادبود آن روز در تاب می‏نشینند و تاب می‏خورند».

(آثار الباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت امیر کبیر،1363،ص 327)

گردیزی نسخ طبری را نقل می‏کند و می‏نویسد:

«جمشید جشن نوروز را به شکرانه این که خداوند گرما و سرما و بیماری و مرگ را از مردمان گرفت و سیصد سال بر این حمله بود،جشن گرفت.

(تاریخ گردیزی،عبدالحی ضحاک بن محمود گردیزی،چاپ‏ دوم،1363،ص 33)

و هم در این روز بود که«جمشید بر گوساله‏ای‏ نشست و به سوی جنوب رفت به حرب دیوان و سیاهان،و با ایشان حرب کرد و همه را مقهور کرد».

(تاریخ گردیزی،ص 514)

خیام نیشابوری،شاعر و حکیم ارجمند-در «نوروزنامه»فارغ از هرگونه افسانه پردازی و با دید ویژه‏ای که داشت نوروز را از دیدگاه نجوم به بررسی‏ گرفته،می‏نویسد:

«سبب نهادن نوروز آن بوده است که آفتاب را دو دور بود،یکی آنکه هر سیصد و شصت و پنج‏ شبان روز و ربعی از شبان روز،به اول دقیقه‏ «حمل»باز آمد،و به همان روز که رفته بود بدین‏ دقیقه،نتواند باز آمدن،چه هر سال از مدت همی‏ کم شود؛و چون جمشید آن روز دریافت،[آن را] نوروز نام نهاد و جشن و آیین آورد،و پس از آن‏ پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند».

(نوروزنامه،به کوشش علی حصوری-طهوری 1357،ص 14 از دیدگاه فردوسی و«شاهنامه»که یادگار فرهنگ‏ دیرین ایران و ایرانی است،راز بقای ملت در تاریخ‏ یکدل بودن مردم و حمایت از فرمانروایی است که‏ بتواند با درایت خویش رنج و درد مردم را بکاهد، آسایش و رفاه و آرامش را در جامعه و کشور برقرار کند و بر دل مردم فرمانروایی کند و با گشودن‏ مشکلهای آنان بذر محبت و دوستی در دل مردم‏ کشور بکارد.در چنین جامعه‏هایی نیروهای‏ اهریمنی و دیوی نیز ناگزیر به فرمانبری و پیروی از وی خواهند بود،دیگر از دورویی و نفاق و تزویر و ریا که از ویژگیهای اهریمنی است در آن جایی‏ نخواهد بود.اما از لحظه‏ای که دیو قدرت و خودمحوری و کامجویی و فردپرستی بر جامعه راه‏ گشود و در فرمانروای خردمند اثر گذاشت،رخنه‏ در یکپارچگی مردم می‏افتد و نظام از هم می‏پاشد و این قانون حکم بر جامعه‏هاست که

سنة الله التی‏ قد خلت من قبل و لن تجد لسنته الله تبدیلا

سوره‏ فتح آیه 23/و در قانون خداوندی دگرگونی راه‏ ندارد.

آنچنان که در«شاهنامه»آمده است غیر از گناهانی ریز و درشت که از جمشید سرمی‏زند، بزرگترین گناه وی فرعونی و ادعای خدایی یعنی‏ شرک است و به تعبیر دیگر خود را برتر از مردم دیدن‏ و دیگران را بندهء خویش دانستن،اینجاست که‏ مردم از وی روی گردان می‏شوند و در نتیجه فر ایزدی«اقبال و حمایت مردمی و نظم و آسایش آنان‏ به هم می‏خورد»از وی و مردم دور می‏شود و بی نظمی سراسر کشور را فرا می‏گیرد و حاصل‏ همین خودمحوری و خودبرتربینی رویکرد مردم به‏ «ضحاک»می‏شود.دوران نظم و آسایش جمشید در«شاهنامه»چنین تصویر شده است:

...کارند و ورزند و خود بدروند به گاه خورش سرزنش نشنوند

ز فرمان سر آزاده و ژنده پوش‏ وز آواز بیغاره آسوده گوش

تن آزاد و آباد گیتی بر وی‏ بر آسوده از داور و گفتگوی...

بر این اندرون سال پنجاه نیز بخورد و ببخشید بسیار چیز...

پیش درآمد خودکامگی

شاهنامه فردوسی از گناه خودکامگی و غرور جمشید چنین می‏نویسد:

چو چندین برآمد برین روزگار ندیدند جز خوبی از شهریار

جهان سر به سر گشت مرا او را رهی‏ نشسته جهاندار با فرهی

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشتن را ندید

منی کرد آن شاه یزدان شناس‏ ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس

گرانمایگان را ز لشکر بخواند چه مایه سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سالخورده مهان‏ که جز خویشتن را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم‏ چنان گشت گیتی که من خواستم

همه پوشش و کامتان از من است‏ بزرگی و دیهیم و شاهی مراست

که گوید که جز من کسی پادشاست‏ جز از من که برداشت مرگ از کسی

و گر بر زمین شاه باشد بسی‏ شما را ز من هوش و جان در تن است

به من نگرود هر که«اهرمن»است‏ گرایدون که دانید من کردم این

مرا خواند باید«جهان آفرین» چو این گفته شد«فریزدان»از وی

گسست و جهان شد پر از گفتگوی... همی کاست ازو فره«ایزدی»

برآورده بروی شکوه بدی

(شاهنامه مول ص 28)

پند فردوسی در پایان بسیار عالمانه و خردمندانه و استادانه است:

چه گفت آن سخن گوی با فر و هوش‏ چو خسرو شوی بندگی را بکوش

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس‏ به دلش اندر آید ز هر سو هراس

همه کردنی‏ها چو آمد پدید به گیتی جز از خویشتن کس ندید

چو آن کارهای وی آمد به جای‏ ز جای مهین برتر آورد پای

به«فرکیانی»یکی تخت ساخت‏ چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

که چون خواستی دیو برداشتی‏ ز گردون به هامون برافراشتی

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا

جهان انجمن شد بر تخت او فرو مانده از فره بخت او...

چنین سال«سیصد»همی رفت کار ندیدند مرگ اندر آن روزگار

ز رنج و زبدشان نبود آگهی‏ میان بسته دیوان به سان رهی

به فرمانش مردم نهاده دو گوش‏ ز رامش جهان بد پرآواز نوش

چنین تا بر آمد برین سالیان‏ همی تافت از شاه«فرکیان»

جهان بد به آرام از آن شادکام‏ ز یزدان بدو نوبه نو بد پیام

(شاهنامه مول 239،ص 27)

بیرونی مدت برگزاری جشن نوروز را پس از جمشید یک ماه می‏نویسد:

«چون جم درگذشت،پادشاهان همه روزهای‏ این ماه را عید گرفتند.عیدها را شش بخش کردند: پنج روز نخست را به پادشاهان اختصاص دادند، پنج روز دوم را به اشراف،پنج روز سوم را به‏ خادمان و کارکنان پادشاه،پنج روز چهارم را به‏ ندیمان و درباریان،پنج روز پنجم را به توده مردم، پنج روز ششم را به برزیگران».

(آثار الباقیه،ص 332)

چون در نظام طبقاتی ایران کهن،پادشاهان برای‏ جلب رضایت مردم بسیار کوشا بودند،لذا اختصاص دادن پنج روزها به طبقات اجتماعی دلیل‏ توجه آنان به گروههای اجتماعی کشور می‏تواند به‏ حساب آید و راز رویکرد مردم به پادشاهان و پیروی‏ از فرمانهای آنان را در این توجه متقابل می‏توان دید که اگر چنین نبود فرمانروایی به مردمان آن روزگار در ایران باستان که مرزهای آن از چین تا مصر امتداد داشت بسیار سخت بود بویژه آنکه وسایل ارتباطی‏ آن زمان تنها اسبهای تندرو و نامه رسانان و مأموران‏ اندکی بود که پیوسته از شهری به شهری در آمد و شد بودند.

پنجه«خمسه مسترقه»

بنا بر گاه شماری ایران باستان،هر یک از دوازده‏ ماه سال،سی روز بود و پنج روز باقیمانده سال را پنجه،پنجک یا خمسه مسترقه می‏گفتند.نام واژه‏ آخر ترجمه عربی آن است که پس از اسلام رایج‏ شده است و این بدان سبب بوده است(پنجه‏ دزدیده)گویا این پنج روز از شمار سال پیش و یا سال پسین نبوده است،در روز شمار زردشتی به‏ پنجه،بهیزک می‏گویند.چنانکه ابوریحان بیرونی‏ می‏نویسد:

...هر یک از ماههای فارسی سی روز است و از آنجا که سال حقیقی سیصد و شصت و پنج روز است،پارسیان پنج روز دیگر سال را«پنجی»و «اندرگاه»گویند.سپس این نام به عربی«اندرجاه» گفته شد و این پنج روز دیگر را روزهای مسترقه‏ نامند،زیرا که در شمار هیچ یک از ماهها حساب‏ نمی‏شود».

(آثار الباقیه 69-تاریخ گردیزی 521)

این پنج روز که یکی از شش«گهنبار»است‏ جشن ایرانیان به شمار می‏رفت.و این مراسم جشن‏ «پنجه»یا«بهیزک»گفته می‏شد.در ایران تا سال‏ 1304 شمسی که در آن سال درگاه شمار رسمی‏ کشور شش ماه اول سال را سی و یک روز قرار دادند،برگزار می‏شده است-شش گاهنباری که‏ ایرانیان آن را جشن می‏گرفتند مناسبتهایی داشت‏ بدین ترتیب:آفرینش آسمان،آفرینش آب، آفرینش زمین،آفرینش روییدنیها و گیاهان، آفرینش جانوران و ششمین گاهنبار که پنج روز پایانی سال بود به مناسبت آفرینش مردمان،مردم‏ ایران زمین شادمانی می‏کردند.

موبدان برای پایداری دنیا و نظام آفرینش هستی‏ جشنها و مراسمی مقرر داشته بودند که در آن همه‏ مردم جامعه شرکت می‏کردند.در ایران پیش از زردشت نوعی گاه‏شماری مذهبی رواج داشت که‏ می‏توان گفت دیرینگی آن به روزگار هندو-ایرانیان‏ -یعنی دوران زندگی مشترک این قوم می‏رسد و چنان‏ به نظر می‏آید که این مردم(هندو-ایرانی) گاه شماری مذهبی مشترک داشته‏اند که سال آن‏ سیصد و شصت روز بوده که به دوازده ماه سی روزه‏ تقسیم می‏شد.چنانکه این گاه شماری هنوز هم در هندوستان مورد استفاده برهمنان است و آن را سال‏ (سوانا anavas )می‏گویند،زیرا افشره‏گیری از نوشابه«سوما»با آن تنظیم می‏شود.برای حفظ رابطه آن گاه شماری با سال طبیعی به ناچار ماه‏ سیزدهمین را کبیسه می‏کنند.چنین کبیسه در میان‏ ایرانیان هر شش سال یک بار انجام می‏گرفته است‏ تا آنکه میان سال مذهبی و فصلهای سال اختلاف‏ پیش نیاید.

(تاریخ کیش زردشت ص 238-آثار الباقیه ص 14)

در این گاه شماری مذهبی جشنهای گوناگون‏ داشتند.سال در نظر اقوام هندو-ایران به دو فصل‏ تقسیم می‏شده است که در ودا نام آنها چنین آمده‏ است«ایاناس»( sanaya ).یکی از فصلها اعتدال بهاری،تا اعتدال پاییزی‏ و دیگری از اعتدال پاییزی تا اعتدال بهاری بود. فصل نخستین را هندوان،موسم«بهار و تابستان و باران»می‏دانستند و آن را فصل ایزدان(دیویانا anayavaed )می‏خواندند؛و دیگر را که خزان و زمستان بود موسم«سرما و مرگ»دانسته و فصل‏ نیاکان(پیتریانا anayrtip )می‏نامیدند.

(تاریخ کیش زردشت،ص 238)

ایرانیان پیش از زردشت نیز دو نقطه اعتدال بخش‏ کننده سال(بهاری-پائیزی)را قطبهای سال طبیعی‏ می‏دانستند و آن را با دو جشن بزرگ نشانه گذاری‏ کرده بودند.

جشن اعتدال بهاری را هنوز زردشتیان با شادی و سرور هر چه تمامتر نگاه داشته‏اند و به احتمال زیاد بیشتر آیینها و مراسم آن بازمانده از زمانهای کهن و پیش از زردشت است؛زیرا در شکل کلی این‏ جشن به پایان رسیدن زمستان بوده و مراسم آن‏ بیشتر در بیابان و هوای آزاد و در میان سبزی و شادابی طبیعت از نو زنده شده،انجام می‏گیرد.

جشن اعتدال پاییزی از همان روزگاران کهن به‏ ایزدمیثرا( arhtim-araim )متعلق بوده و آن را در روزگار هخامنشیان جشن«میتراگان»می‏گفتند که‏ بعدها به«مهرگان»تبدیل شد.مراسم این جشن‏ زمانی بود که خورشید«میترا»در انجام وظیفه سالیانه‏ خود یعنی بارآوری گیاهان و طبیعت و پروار کردن‏ گله و چهارپایان و به بارنشستن درختان میوه‏ کامیاب شده بود.به نشانه سپاسگزاری از این‏ کامیابی خورشید،در این جشن برای«میترا»قربانی‏ می‏کردند.در برخی از روستاهای زردشتی نشین‏ هنوز نیز به هنگام جشن مهرگان،کشاورزان از محصول خرمن خویش هدایایی به آتشکده می‏آورند و هر خانواده،حیوانی را قربانی ایزدان می‏کند.1

(تاریخ کیش زردشت 238)

ریختن خون حیوان در جشن مهرگان،غیر از مفهوم سپاسگزاری از اثر خورشید در باروری‏ طبیعت و غیره،شاید معنای نمادی دیگر نیز داشته باشد.به احتمال منظور از این قربانی کردن‏ تجدید صحنه سازی مرگ«گاو یکتا آفریده» اساطیری باشد،که مردم آن روزگار می‏پنداشتند که‏ در آغاز بذر و تخم گیاهان سودمند و حیوانات‏ اهلی از بدن او فرو ریخته بوده است.2

نیت مردم در انجام این مراسم تضمین تجدید حیات غلات و علفها و زاد و ولد دوباره حیوانات‏ اهلی(گاو و گوسفند)بوده است.حتی قربانی‏ کردن گاو برای خورشید در یونان باستان و یا انواع‏ دیگر قربانیهای حیوانی که در بین مردم و ملتهای‏ گوناگون،به هنگام برداشت خرمن انجام می‏گیرد، یادگاری از همین مفهوم رایج در ایران باستان‏ می‏توان در نظر آورد.اگر در مراسم قربانی مهرگان‏ نوعی تضمین برای دوام و تجدید حیات گیاهی و حیوانی قایل شویم.آنگاه می‏توان توجیه کرد که چرا رسم قربانی کردن اوج مراسم آیینی جشن مهرگان‏ بوده است،و راز پایدار ماندن این آیین تا قرن بیستم‏ در چیست؟شاید توجیهی برای رسم گاوکشی که‏ در آئین مهرپرستی رایج در مغرب زمین اساسی‏ترین‏ نقش را بر دوش دارد،بوده باشد.

در خود ایران آنچنانکه از«مهریشت»بر می‏آید، قربانی کردن هر حیوان اهلی برای ایزد میترا جایز است،زیرا هر حیوانی سودمند می‏تواند نماد«گاو یکتا آفریده»بوده باشد-در ایران گاو ماده و یا نر قربانی شده از نظر آیینی به«اردوایسودا اناهیتا» مربوط می‏شود-شاید به سبب رابطه گاو و شیر با باروری بوده باشد.

(تاریخ کیش زردشت،ص 239)

برای آنکه زیاد از موضوع این مقاله دور نیفتیم‏ جشن نوروز را در میان ایرانیان باستان مورد بررسی‏ قرار می‏دهیم،زیرا برای بررسی جشن مهرگان و باورها و آیینها و مراسم آن در بین مردم ایران‏ مقاله‏ای دیگر باید.به هر حال:

ایرانیان نیز همچون هندوان هر فصل را با جشنی‏ نشانه‏گذاری کرده بودند:

جشن آغاز انقلاب تابستانی را«میذیوی شم» ( ames-ioyhdiaM )و جشن آغاز پاییزی یا نیمه سال را«میذیاری») ayriayhdiaM ( می‏گفتند.

جشن چوپانی و کشاورزی را که در نیمه بهار یا اول تابستان بود و گله‏ها به مرتع برده می‏شدند جشن‏ «میدیوی زرمی»( ayameraz-ioyhdiaM )و جشن خرمن که در اواخر تابستان برگزار می‏شد». پپتیش ههی»( ayhah-sitiaP )و جشن‏ بازگشت گله به خانه از مرتع تابستانی و قرار گرفتن‏ گله‏ها در آغلها که اواسط پاییز یا بعد از مهرگان بود «ایاثرم»( amirhtayA )می‏گفتند که زمانش پس‏ از جشن نیمه سال یا آغاز فصل دوم سال که جشن‏ میذیاری انجام می‏گرفت،بوده است.در آخرین‏ روزهای فصل زمستان زمان«نیاکان»بود که با نام‏ «همسپت مدیی( htapsamaH aydeam ) جشن گرفته می‏شد و این جشن همان جشن‏ فروشی‏ها بود.

(تاریخ کیش زردشت ص 240)

از نوشته‏های پژوهشی می‏توان دریافت که پیامبر ایران باستان-زردشت-علی رغم آنکه در سرزمین‏ ایران به نسبت اشتغال مردم به کشاورزی، گله‏داری،کوچ‏نشینی و غیره زمانهای متفاوت برای‏ اول سال وجود داشته است-توانست روز اعتدال‏ بهاری را به عنوان روز آغاز سال نو برگزیند و آن روز را پیروانش نوروز نام دادند.البته در این برگزیدن، اهمیت نمادی مذهبی این روز به عنوان تجدید حیات و نوزایی طبیعت در نظر بوده است.که تا امروز نیز همین جشن به رواج خود ادامه می‏دهد. سنت ایران باستان در مورد نوروز چنین بوده است:

به احترام امشاسپندان و آفریده‏هایی که آنان‏ نگاهبان آن هستند پنج جشن مذهبی همسپتدم‏ همسپت مدی که همان جشن فروشی‏ها بود و پیش‏ از وی رواج داشت دوباره برقرار کرد.و این واقعیت‏ که زردشتیان نخستین این جشنها را«میدیومی‏ زرمی»یعنی میانه بهار می‏نامند دلیل بر این است‏ که نوروز در اول بهار و روز اعتدال بهاری گرفته‏ می‏شد.

باید افزود که پیش از زردشت جشنهای دیگری نیز در بین مردم ایران زمین مرسوم بوده است و چون آن‏ جشنها با دین زردشت تقابلی نداشت در دوره بعد از زردشت نیز برقرار شد از آن جشنها یکی هم‏ جشن سده یا جشن باستانی آتش بود که در میانه‏ زمستان به نیت عقب راندن نیروهای سرمای‏ زمستانی برپا می‏شد و با افروختن آتش به خورشید یاری می‏رساندند تا از نو نیروی گرمای او افزوده‏ شود چون صد روز پیش از نوروز گرفته می‏شد به‏ «سده»معروف شده است.این جشن با کمی‏ اختلاف در سده‏های بعد به نام شب یلدا یا شب‏ چله جشن گرفته شد.و در برخی از ایالات ایران‏ پنجاه روز و پنجاه شب به عید مانده که همان شب‏ را چلهء کوچک می‏نامند به عنوان جشن سده در نظر می‏گیرند.

زردشتیان جشن سده را با افروختن آتشی بزرگ به‏ هنگام غروب،در همسایگی زیارتگاه میثرا(ایزد آتش و آفتاب)و نزدیک آب روان برپا می‏دارند که‏ یکی از هدفهای دیگر این جشن در کنار آب روان‏ گرم کردن آب بود تا آنکه دیو بندان و سرما نتواند آبها را منجمد کرده و دنیا را در چنگال مرگ‏آور خود بفشارد.

(تاریخ کیش زردشت،241)

افزون بر این جشن بزرگ آتش،جشن آبها(متعلق‏ به اردویسورا)3نیز از زمان پیش از زردشت باقی‏ مانده است که از مراسم بزرگ سالانه بوده است.

درباره چگونگی آیینهای برگذاری این جشنها و مراسم مذهبی آنها گذشته از دگرگونیهای گوناگون‏ در دعا و نیایش آنها،می‏توان همه را همانند اجرای‏ مراسم عشای ربانی و آیینهای آن در میان مسیحیان‏ کاتولیک در نظر گرفت.و چون این آیینها در میان‏ برهمنان هند نیز اجرا می‏شود می‏توان چنین حدس‏ زد که در زمان پیش از زردشت آیین جشنها بر همین‏ منوال-با کمی دگرگونی-بوده است.پس به‏ احتمال قریب به یقین در همه موارد قوم هند و ایرانی،برای ایزدان آتش و آب،نذر و قربانی‏ می‏کرده‏اند.و همانندی این جشن و آیینها بین‏ زردشتیان و برهمنان بر استواری سنتهای دیرین‏ مذهبی این دو قوم می‏تواند دلیل باشد،سنتهایی که‏ هم از نظر باورها و هم از نظر انجام مراسم مذهبی‏ و جشنها از زمانهای بسیار کهن که هر دو قوم به‏ همراه هم به گله‏داری و چوپانی روزگار می‏گذرانیدند شکل گرفته و پایدار مانده‏اند.

(تاریخ کیش زردشت ص 242)

3-ارداوی سورا آناهیتا ایزدبانوی ایران باستان که‏ به علت اهمیت توانست«وارونای بزرگ»ایزد مشترک بین اقوام هند و ایرانی را تحت الشعاع قرار دهد و این ایزد بانو مخصوص آبها و رودها بوده‏ است در این واژه«سورا»صفتی عام با معنی قوی و نیرومند است و«آناهیتا»یعنی پاک،ناآلوده و صاف‏ است،و واژه ارداوی ویژه این ایزد بانو است که‏ شاید با واژه asa-atrA هم ریشه و به معنی‏ نیکی و خوبی باشد و این واژه در جای دیگر دیده‏ نمی‏شود،و شاید بوده واژه معنی رطوبت و مرطوب‏ باشد برای آگاهی بیشتر رک:تاریخ کیش زردشت‏ ص 90 به بعد.

ار،س،زنر در کتاب«طلوع و غروب زردشتی‏ گری»پدید آمدن نوروز را از جمشید می‏داند و برای‏ آن شرحی دارد که دانستن آن سودمند به نظر می‏آید:

او واژه amiy جم را به معنی همزاد می‏داند که از نظر وی در هندی واژه amay نیز همین معنی دارد و این رسم نوروز را از رسم‏های کهن می‏شمارد،و با توجه به متنهای اوستایی این همزاد بودن را در دو مینوی«سپند مینو و انگره مینو»باید جست.

اگر سپند مینوی گاثاها را با«میترای»مردم پیش‏ از زردشت یکی بدانیم در آن صورت«جم»همزاد میترا خواهد بود و در نتیجه نخستین«انگره مینو- نیروی مخرب و ویرانگر»خواهد بود.

در افسانه‏ای شگفت‏انگیز که از دوره‏های بعد بر جای مانده است جمشید یا جم دقیقا با عنوان‏ همتای زمینی میترا که اکنون با خورشید یکی شده‏ است،ظاهر شده است.

گو این که واژه میترا در زبان فارسی میانه(پهلوی‏ ساسانی)به صورت«مهر»به معنی خورشید به کار می‏رود.اما جم زمانی که خواستار میترا و تاج و تخت می‏شود،در واقع خواستار خورشیدی‏ جسمانی نیست،بلکه بیشتر خدایی را می‏خواهد که تجسم و مظهر روشنی و پیمان‏[دادگری‏]و میانه‏روی است.خدایی که او را توانا می‏سازد تا دوران و عصر طلایی را بر روی زمین پدیدار سازد.

جم به دین را رد می‏کند و کیش کهن را زیر پرچم‏ میترا[کافر کیشی‏]برمی‏گزیند.4زیرا او خورشید- انسان بر روی زمین است،درست به همان گونه که‏ «میترا»خورشید در آسمان است.

درین گزارش«خدا-خورشید»-میترا،و«انسان‏ -خورشید»جمشید به صورت دو همزاد آشکار می‏شوند یعنی آنها دو خورشیدند که هر یک در قلمرو خاص و ویژه خود حکومت می‏کنند.

(طلوع و غروب زردشتی‏گری 198)

توجه به این داستان یادآور تزکیه درونی در پیروان‏ عرفان و تصوف است که در دوره‏های بعد در بین‏ فرقه‏های گوناگون به اشکال دیگر جلوه‏گری می‏کند چنانکه جمشید نیز در آغاز خواسته است که خود را از نیروهای اهریمنی و تاریکی برهاند و هم این راه را به پیروان و مردمان ایران یاد دهد چنانکه در داستان‏ خطاب به دادار می‏گویند:«ما از آفرینش تو خرسندیم،تویی که راه را می‏نمایی،تو این خادم‏ را به چهره آنچنان زیبا ساخته‏ای که در درخشش‏ چونان میترا است»

پس آشکار شدن جمشید به شکل و فروغ مهر سبب می‏شود که آن روز جشن گرفته شود و مراسم‏ مذهبی در آن اجرا شود جشن نوروز از میان‏ جشنهای ایران باستان به عنوان بزرگترین عید ملی‏ است که تاکنون برجای مانده است،زیرا عیدی‏ است که برای همه مردم ایران ایران،با هر باوری‏ گرامی و ارزنده بوده است که تحت تأثیر حتی‏ زردشتی گری و یونانی و عرب قرار نگرفته است.

زیرا بنیانگذار آن جشن نیاک اسطوره‏ای نژاد ایرانی‏ است،و جم شاه همان درخشش خورشید است.

(طلوع و غروب زردشتی‏گری ص 200 به بعد)

دوش گیمن درباره جشنهای فصلی«-گاهنبار ایرانیان پژوهشها و نظراتی جالب را ارائه می‏کند و در کتاب ارزشمند خود به نام«دین ایران باستان» می‏نویسد:

تعطیلات اصلی در سالهای پارسیان به هنگام‏ جشنهای فصلی-گاهنبارها و نیز روزهای پایانی‏ سال،به یادبود درگذشتگان بود.علاوه بر آن در هر ماه یک روز را به الوهیتی خاص مخصوص‏ می‏دانستند و در نتیجه در هر ماه روزی که به نام آن‏ ایزد بوده و جشن شمرده می‏شد بدینوسیله در عرض‏ سال دوازده روز جشن بود و هر یک از آن‏ها در عرض یک ماه خورشیدی جشن گرفته می‏شد.

هر جشن فصلی-گاهنبار پنج روز به طول‏ می‏انجامید و در این پنج روز آخرین روزش‏ مهمترین روز بوده است در روز آخر اجرای دو آیین‏ اجباری بوده است:یکی نیایش(آفرینگان)و دیگر پیشکش(باج)-غذا دادن جمعی از مواد پیشکش‏ شده،بخش مهمی از جشن بود که همه مؤمنان‏ می‏بایست در آن شرکت می‏کردند.و در حدود دو هزار نفر یا بیشتر به طور خصوصی و یا دعوت‏ همگانی دعوت می‏شدند و برای آنان شام داده‏ می‏شد.5خانواده‏های داغدیده و سوگوار نیز در این جشنها به احترام درگذشتگان خود به شکل‏ خصوصی جشنهای فصلی برگزار می‏کردند.

تعطیل مربوط به یادبود درگذشتگان(فروردینکان) که همان پنج روز ششمین گاهنبار است در عین‏ حال پنج روز آخر سال نیز است.و این عقیده در میان بسیاری از ملتها رایج و مشترک است.درین‏ روزها که امروز به هشت روز و یا ده روز افزایش‏ یافته است،هر خانواده‏ای از درگذشته خود یا فروردین تجلیل می‏کند؛گلدان گلی را در اتاقی که‏ از پیش پاک و تمیز شده است جای داده می‏شود که‏ پیش از این آتشی که به همراه عود و صندل در آن‏ روشن نگاه داشته می‏شد جای می‏دادند و دیدار کنندگان با گرفتن دست بر روی آتش با دست خود به آتش خوراک می‏رسانند[یک تکه چوب روی آتش‏ می‏گذاشتند].6

(برای آگاهی بیشتر رک:دوشن گیمن دین ایران باستان-ترجمهء ژاله منجم-فکر روز 1375،ص 157 به بعد)

پنج روز بعدی که مقدس‏ترین روزها هستند هم‏ جشنهای فصلی و هم روزهای کبیسه هستند.در این روزها مؤمنان زردشتی یکی از پنج گاثارا(به‏ ترتیب یسنا)می‏خوانند.هر گاثا در روزی که نامش به آن روز داده شده است خوانده می‏شود،و اگر کسی خواندن گاثا را بلد نباشد می‏تواند به جای آن‏ ورد و دعای ahtay uha soyriav را هزار و دویست بار بخواند.

ایرانیان باستان چنان گمان می‏کردند که در طی‏ جشن فروردینگان و پنج روز آغاز سال(ده روز) روح مردگان از جهان دیدار می‏کنند(7)در پنج روز اول روح افراد درستکار و طی پنج روز دوم روح افراد زشتکار برای دیدار از جهان مادی می‏آیند.مراسمی‏ که در این روزها اجرا می‏شد،نمادی از رستاخیز نهایی(بعث ارواح در آخرت)بود.

(رک:همان ص 160)

جشن سال نو یا جشن نوروز که از اولین روز نخستین ماه سال برگزار می‏شود،پارسیان(ایرانیان) با دست دادن ویژه‏ای به همدیگر شادباش می‏گویند چنانکه در این دست دادن هر یک از دستان دیگری‏ را با تبسم و خنده در میان دستهای خود نگاه‏ می‏دارند.

ششمین روز«روز ویژه سال نو»است که در گذشته وسیله شاه و نجبا گرامی داشته می‏شد و بعدها به دلیل دگرگونیهایی که در گاه‏شماری روی‏ داد نخستین روز سال نو شد.

پیش از دگرگونی در گاه‏شماری روز نخست از پنجه مسترقه یا پنجک،به مردم عادی تعلق داشت‏ و این روز را روز«خرداد»می‏نامیدند و در آنروز دعاهایی از«یسنا و آفرینگان و میزد»با مراسمی‏ خوانده می‏شد،در آن روز،یک دست لباس نو که‏ طی مراسم«درون»متبرک می‏شد و برکت می‏یافت‏ به فقیران هدیه می‏شد و این رسم نمادی از تجدید حیات بود.در این روز بود که رویدادهای بزرگ که‏ نشان دهنده آغاز و انجام جهان و نزول وحی بر زردشت بود،اتفاق افتاد.

چهار روز دیگر روزهای«بهمن»بود.در آن‏ روزها خوردن هر نوع گوشت ممنوع بود،و غذاهای‏ غیر گوشتی در سکوت خورده می‏شد.

در عصر ساسانیان جشنهایی برپا می‏شد که‏ می‏توان از روی منابع عربی یا مزدایی استخراج‏ کرد:جشنها در این دوره چهار گروه بودند:

1-شش جشن فصلی یا گاهنبار،که در آثار و نوشته‏های بیرونی آمده است،که چنانکه در پیش‏ یاد شد فروردیگان ششمین آنها بوده است.

2-نوروز یا جشن سال نو.که چهار جشن‏ متفاوت بود که یادگار گاهشماریهای دگرگون شده‏ بود و آنها عبارت بودند از:

الف:شش روز پس از فروردیگان

ب:شانزدهمین روز ماه مهر یا مهرگان

ج:اولین روز ماه آتور(آذر)که جشن وهار(بهار) نامیده می‏شد.

د:اولین روز و شانزدهمین روز ددو(دی)8

علاوه بر این جشنهایی نیز در هر ماه داشتند که به‏ شرح زیر بود،و این جشنها غیر از شانزدهم مهرماه‏ بوده است:

الف:سیزدهم تیرماه(جشن تیرگان)

ب:هفتم شهریور(جشن آتش‏های خانگی و اولین جشن آتش)

ج:نهم آتور(آذرماه)دومین جشن آتش

د:پانزدهم ددو(دی)

هـ:پنجم اسفند(جشن زنان)

روزهای دیگری نیز که هنوز جشن گرفته می‏شود در ایران باستان وجود داشت:

الف:چهاردهم ددو(دی(جشن سیر یا سیرسور)

ب:دهم بهمن(سومین جشن آتش یا سادگ- as gad که بعدها جشن سدگان یا سده شد.9

ج:سی‏ام بهمن(جشن آبریزگان یا آبیاری)

د:نوزدهم اسفند،نوروز تمامی آبهای زنده

(دین ایران باستان ص 4-163)

اگرچه در بررسیهای تاریخ باستان با توجه به‏ اشتراک نوزایی سال در بین ملتها سخن بسیار است‏ اما در همین جا لازم است که به منابع و نوشته‏هایی‏ که پس از اسلام در دسترس است مراجعه شود تا میزان ارزش این عید را در سیر سده‏های پس از

اسلام-که قاعدتا می‏بایست به دلیلهای گوناگون‏ سیاسی-اجتماعی-از بین می‏رفت مورد توجه قرار گیرد.

ابوریحان بیرونی در کتاب«التفهیم»می‏نویسد:

آغاز آفرینش گیتی نخستین روز است از فروردین‏ ماه،و از این جهت«نوروز»نام کردند،زیرا که‏ پیشانی سال نو است.آنچ از پس اوست از این‏ پنج روز همه جشنهاست و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند.

زیرا که خسروان بدان پنج روز حقهای حشم و گروهان بگزاردندی و حاجتها روا کردندی.آنگاه‏ بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را،و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اول‏ روزی است از زمانه و بدو فلک آغازید گشتن.

(التفهیم ص 253)

در«آثار الباقیه»نیز چنین می‏نویسد:

...روز ششم این ماه«نوروز بزرگ»است که نزد ایرانیان عید بزرگی است.و گویند خداوند در این‏ روز از آفرینش جهان آسوده شد...این بود که‏ «نوروز»را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند.و گفته‏اند:در این روز بود که خداوند افلاک را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش درآورد و ستارگان‏ را پس از چندی توقف،بگردانید،و آفتاب را برای‏ آنکه اجزای زمان از سال و ماه و روز به آن شناخته‏ شود،آفرید.پس از آنکه این امر پنهان بود،و آغاز شمارش از این روز شروع شد.و گفته‏اند:خداوند عالم سفلی در این روز آفرید

(ترجمه آثار الباقیه ص 282 و 556)

در رسال«نوروزنامه»نیز چنین آمده است:

ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمان و زمین‏ را بدو پرورش داد و جهانیان چشم بر وی دارند،که‏ نوری است از نورهای ایزد تعالی و اندر وی با جلال‏ و تعظیم نگرند که در آفرینش وی را-ایزد تعالی- عنایت بیش از دیگران بوده است...و گویند: چون ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که ثبات برکرد تا تابش و منفعت او به همه چیزها برسد،آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را بگردانید و تاریکی از روشنایی جدا گشت و شب و روز پدیدار شد،و آن آغازی شد مر تاریخ این‏ جهان را.

(نوروزنامه ص 8)

در فرهنگ«برهان قاطع»نیز چنین آمده است:

«گویند:خدای تعالی در این روز[نوروز]عالم را آفرید،و هر هفت کوکب در اوج تدویر بودند و اوجات همه در نقطه اول حمل بود.در این روز حکم شد که در سیر و دور درآیند،و آدم‏ علیه السلام را نیز در این روز خلق کرد،پس‏ بنابراین،این روز را«نوروز»گویند.

(برهان قاطع-نوروز)

با تأمل در گفته‏ها و نوشته‏های بالا چنان به نظر می‏آید که پس از اسلام نیز رسم گرامیداشت«نوروز» هرگز از بین نرفته بلکه با باورهای قرآنی و اسلامی‏ ترکیب شده و به نوعی به سیر خود ادامه داده است‏ زیرا اگرچه این جشن متعلق به ایرانیان باستان بوده‏ است،اما نوزایی طبیعت که منظور اصلی این‏ جشن بوده است دیگر به باورهای دینی مردم چندان‏ آسیب رسان نبود و این منظور در بین همه ملتها با هر آیینی مشهود و ملموس و پذیرفته است و هیچ‏ شایبهء غرض در آن نمی‏توان یافت اگرچه برخی‏ متعصبان از آن برداشت نادرست دارند و آن را جشن‏ منکران دین می‏دانند.تا جایی که این جشن برای‏ آنکه پایدار بماند حتی با آفرینش کیهان در مدت‏ شش روز-

ان ربکم الذی خلق السموات و الارض‏ فی ستة ایام

/سوره اعراف 54/و/«یونس 3/ تطبیق داده شده است تا آنکه مخالفان برای برپا داشتن این جشن سخنی برای گفتن نداشته و با آن‏ به مقابله برنخیزند،توجه به روایت زیر نیز یکی از مواردی است که می‏توان گفت حتی امامان بزرگوار برای برپایی آن تأکید ورزیده‏اند:

«چنین یاد کرده است«معلی بن خنیس»:در روز«نوروز»نزد منبع حقایق و دقایق،امام جعفر صادق(ع)رفتم،فرمود:آیا می‏دانی امروز چه روز است؟گفتم:فدای تو شوم،روزی است که‏ عجمان تعظیم آن می‏نمایند و هدیه به یکدیگر می‏فرستند.فرمود به خانه کعبه سوگند که باعث‏ تعظیم آن امری قدیم است،بیان می‏کنم آن را برای‏ تو تا بفهمی!گفتم:ای سید من!دانستن این را دوست‏تر دارم از آنکه دوستان مردهء من زنده شوند، و دشمنان من بمیرند پس فرمود:ای معلی!نوروز، روزی است که خدای تعالی عهدنامه از ارواح‏ بندگان خود گرفته که او را بندگی نمایند و دیگری را با او شریک نسازند.10و ایمان بیاورند به‏ فرستاده‏ها و حجتهای او و ائمه معصومین(ص)؛و اول روزی است که آفتاب طلوع کرد،و بادی که‏ درختان را بارور می‏سازد وزیده،و خرمی زمین‏ آفریده شده...»

(مقالات دکتر معین ج 2 ص 263)

آغاز بهار از دیدگاه مولانا

آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم‏ تا بخت در رو خفته را چون بخت سروستان کنیم

همچون غریبان چمن بی‏یاوران گشته به فن‏ هم بسته پا هم گام زن عزم غریبستان کنیم

جائی که هست از خاکدان نامش روان آمد روان‏ ما جان زانو بسته را،هم منزل ایشان کنیم

ای برگ قوت یافتی،تا شاخ را بشکافتی‏ چون رستی از زندان بگو،تا مادرین حبس آن کنیم

ای سرو بر سرور زدی تا از زمین سرور زدی‏ سر در چه سیر آموختت،تا ما در آن سیران کنیم

از غنچه گلگون آمدی،و ز خویش بیرون آمدی‏ با ما بگو چون آمدی تا ما ز خود خیزان کنیم

آن رنگ عبهر از کجا،و آن بوی عنبر از کجا وین خانه را در از کجا،تا خدمت دربان کنیم

ای بلبل آمد داد تو،من بندهء فریاد تو تو شاد گل ما شاد تو،کی شکر این احسان کنیم

ای سبزپوشان چون خضر،ای غیبها گویان به سر تا حلقهء گوش از شما،پر در و پر مرجان کنیم

بشنو ز گلشن رازها،بی حرف و بی آوازها بر ساخت بلبل سازها،گر فهم آن دستان کنیم

آواز قمری تا قمر،بر رفت و طوطی بر شکر می‏آورد الحان‏تر،جان مست آن الحان کنیم

(دیوان،537)

مولوی در مورد همین عید در دیوان شمس غزلی‏ دارد که قابل توجه است:

عید آمد و عید آمد،وان بخت سعید آمد برگیر و دهل می‏زن کان ماه پدید آمد

عید آمد ای مجنون،غلغل شنو از گردون‏ کان معتمد سدره از عرش،مجید آمد

عید آمد ره جویان،رقصان و غزل گویان‏ کان قیصر مه رویان،زان قصر مشید آمد

صد معدن دانایی،مجنون شد و سودایی‏ کان خوبی و زیبایی بی‏مثل و ندید آمد...

زو زهر شکر گردد،زو ابر قمر گردد زو تازه و تر گردد،هر جا که قدید آمد

برخیز و به میدان رو،در حلقهء رندان رو رو،جانب مهمان رو،کز راه بعید آمد

غمهاش همه شادی،بندش همه آزادی‏ یک دانه بدو دادی،صد باغ مزید آمد

(دیوان شمس 268)

هر چه تاکنون گفته شد درباره سابقه تاریخی و سبب پیدایش و نظر پیشینیان در مورد نوروز بود که‏ به طور بسیار خلاصه از نظر گذشت.اما آنچه که‏ باید از نظر دور نداشت طبقاتی کردن عید در زمان‏ ساسانیان بود و گزارش آن در زیر از نظر می‏گذرد:

در زمان ساسانیان غیر از پنج روز که از آن یاد شد جشن گرفته می‏شد پس از پنج روز یعنی از روز ششم جشن دیگری برپا می‏شد که بدان«نوروز بزرگ»می‏گفتند و نیز به پاس آنکه پادشاهان این‏ جشن را برای خود منظور داشته بودند«نوروز ملوک» می‏گفتند.این جشن از روز ششم فروردین ماه که‏ «روز خرداد»بود آغاز می‏شد.از این روز به بعد مراسم عید نوروز از آن درباریان و خانواده شاهی‏ بود به همین سبب آن روز را«نوروز ملوک» می‏گفتند.این نوروز سابقه دیرینه نداشت بلکه به‏ احتمال شاهان ساسانی به علت مردمی بودن جشن‏

نوروز(پنج روز)که یادآور بنیادهای مردم سالاری‏ جمشید و عصر و دوره باستانی بود،چون نتوانستند با آن جشن مردمی بستیزند خواستند با پدید آوردن‏ این جشن خاطره پیدایش آن را از بین ببرند و به‏ فراموشی بسپارند.نوروز چون جشن آزادی طبیعت‏ از دست دیو سرما و روی کردن فرشتگان و فروشی‏ها به جهان و در نتیجه جشن آزادی و برابری‏ میان مردم و مژده بر افتادن نظام طبقاتی و رهایی از دیوسالاری بود لذا نظام طبقاتی ساسانی بدان سبب‏ برای از بین بردن آن باورها تلاش می‏کرد لذا نوروز را دو بخش کرد:

نوروز عامه-نوروز خاصه.

نوروز عامه که همان نوروز مردمی دوران جمشید و ویژه همه طبقات مردم در ایران زمین بود.نوروز خاصه که پس از پایان نوروز عامه شروع می‏شد.

مخصوص شاهان کردند،و در بزرگداشت آن‏ نهایت کوشش را به کار گرفتند و با این روش‏ می‏خواستند نوروز خاصه را اصلی بزرگ جلوه دهند و از اهمیت اولی بکاهند.

همین موضوع را در نوشته‏های کهن که پس از اسلام بر جای مانده می‏توان دید.چنانکه‏ ابوریحان بیرونی در نوشته‏های خود بدان اشاره کرده‏ است:

«در روز ششم این ماه(فروردین)نوروز بزرگ‏ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است،و گویند که:خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده‏ شد.زیرا این روز آخر روزهای ششگانه است،و در این روز خداوند«مشتری»را بیافرید و فرخنده‏ترین ساعتهای آن روز ساعات مشتری‏ است.

زردشتیان می‏گویند که:درین روز زردشت توفیق‏ یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو و برهوا در این روز عروج کرد،و در این روز برای ساکنان‏ کره زمین سعادت را قسمت می‏کنند».

(ترجمه آثار الباقیه ص 282)

و باز در جای دیگر:

«آیین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه به‏ روز نوروز شروع می‏کرد و مردم را اعلام می‏نمود که‏ برای ایشان جلوس کرده که با ایشان نیکی کنند؛و روز دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس می‏کرد،و خانواده‏ها نیز در این‏ قسمت داخل بودند؛روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان و موبدان جلوس می‏کرد؛

و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان و خاصان خود؛و روز پنجم برای خانواده و خدم‏ خود و به هر کدام آنچه را مستحق مرتبه و اکرام بودند ایصال می‏کرد،و آنچه مستوجب و سزاوار عبرت و انعام بودند می‏رساند:

و چون روز ششم می‏شد از قضای حقوق مردمان‏ فارغ و آسوده شده بود،برای خود نوروز می‏گرفت‏ و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوتند کسی‏ دیگر را نمی‏پذیرفت،و در این روز آنچه را که‏ روزهای گذشته برای شاه هدیه آورده بودند،امر به‏ احضار می‏کرد و آنچه می‏خواست تفریق می‏کرد و می‏بخشید،و هر چه که قابل خزانه و تودیع بود نگه‏ می‏داشت.

(همان،ص 285)

و در جای دیگر:

«فروردین نخستین روز است از فروردین ماه و از این جهت روز نو نام کردند،زیراک پیشانی سال نو است و آنچه از پس اوست از این پنج روز همه‏ جشنهاست.و ششم فروردین ماه«نوروز بزرگ» دارند،زیراک خسروان بدان پنج روز حق‏های حشم‏ و گروهان بگزاردندی و حاجت‏ها روا کردندی، آنگاه بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را»

(التفهیم ص 253)

چنانکه ملاحظه می‏شود در«التفهیم»،ابوریحان‏ از نوروز عامه سخن می‏گوید که هنوز نوروز بزرگ‏ آنچنان که در دوره‏های بعدی مرسوم شد رواج پیدا نکرده بود.اگرچه پژوهندگان دوره اسلامی درباره‏ نوروز نظرات گوناگون ارائه کرده‏اند اما در مفهوم‏ کلی نوروز همان بوده است که در آغاز سال جشن گرفته می‏شد و مردم پس از رها شدن از سرمای‏ زمستان و در آغاز فصل بهار با پوشیدن لباسی تازه و نو روزگاری نو را آغاز می‏کردند و شادمانه به پیشواز سال نو می‏رفتند.

امروزه نیز ممکن است که این رسم را رسم کفار و بی‏دینان در نظر بگیرند به نظر می‏رسد که جهل و نادانی و ناآگاهی از حقیقت همین تصور را در ذهن‏ مردم عامی ایجاد کرده باشد،بهتر است که معنی‏ گاهنبارهای ششگانه که در ایران جشن گرفته می‏شد نوشته شود تا به حقیقت طبیعت گرایی قوم ایرانی‏ پیش از پیدایش هرگونه اندیشه و باور دینی پی برده‏ شود.

گاهنبارها در اساس جشنهایی برای هنگام و زمانهای مختلف در عرض سال بود-این جشنها بیانگر نوع زندگی مردمی بود که در آن روزگار به سر می‏بردند-و گرامی داشته می‏شد.

1-میدیوزرم به معنی وسط و میان بهار،و این‏ جشنی در میانه بهار یا«زرمیه»زمانی که زمین سبز و خرم می‏شد.(اردیبهشت ماه از 11-15)

2-میدیوشم یعنی میانه تابستان که هنگام درو و جمع‏آوری آن در خرمن بود(تیرماه از 11 تا 15)

3-پتیه شهم یعنی دانه‏آور که پس از خرمن‏ دانه‏های گندم به خانه برده می‏شد(شهریور از 26 تا 30)

4-ایاسرم یعنی برگشت که گله‏داران گوسفندان‏ را از بیلان به قشلاق می‏آوردند(مهر از 26 تا 30)

5-میدیارم یعنی میانه سال که کشاورزان و گله‏داران از کار طاقت‏فرسای کشت و برداشت و گله‏داری و کوچ کردن و پشم چیدن آسوده‏ می‏شدند.

6-همپستمدم معنی آن روشن نشده است و همین جشن مخصوص فروهرها یا ارواح‏ در گذشتگان بوده است.اما گفته‏اند:«با هم بودن‏ و با هم گرد آمدن»معنی می‏دهد که آخر سال‏ است.

تصور اینکه گاهنبارها پس از زردشت در بین‏ ایرانیان مرسوم بوده است،پیش از وی در هاله‏ای‏ از ابهام جای دارد ولی اشارات فراوانی که در اوستا به عقاید مردم ایران باستان وجود دارد نظر دوم را- که این باورها پیش از زردشت وجود داشته-تأیید می‏کند و باورمندی آنان را درباره طبیعت و چگونگی آفرینش روشن می‏سازد.مهمترین این‏ اشاره‏ها در بخشهای کهن یشتها(بخشی از کتاب‏ اوستا)دیده می‏شود و این اشارات می‏رساند که‏ چنین باورهایی مربوط به روزگار ایرانیان پیش از زردشت بوده است و این باورمندی تداوم تفکر ژرف‏ و عمیق در نظم و ترتیب اندیشه‏های مردم ایران‏ باستان را می‏رساند.اکثر این باورها را در کتاب‏ بندهشن«آفرینش آغازین،پایه و اساس آفرینش» می‏توان دید.و به تعبیر دیگر پیامبر ایران باستان به‏ منظور آفرینش و عنایت آن«پایه‏های تفکر عرفانی و اشراق»چنان دلبسته بود که درباره آغاز آفرینش‏ حرف تازه‏ای نزده است بلکه باورهای مردم پیش از خود را پذیرفته بوده است و با این پیش فرض است‏ که نظر آفرینش را در دین زردشت از کتاب ارزشمند «تاریخ کیش زردشت»از نظر می‏گذراند.

«بر طبق آیین پذیرفته شده ایرانیان،آفریدن‏ «آسمان»نخستین آفرینش بوده است./بندهشن‏ ص 18-38/آسمان به صورت پوسته‏ای خالی و کاملا مدرر،ساخته شده از سنگ تصور می‏شد که‏ همه چیز را هم زیرزمین و هم بالای زمین را در برگرفته است-عقیده به سنگ بودن آسمان ظاهرا فکر و باور هندو آریایی است...این نظر به عنوان‏ یک فرضیه فیزیکی بدوی پذیرفته است.زیرا آسمان آبی رنگ و همچون بلور صاف و شفاف به‏ نظر می‏آید.چنانکه در فروردین یشت(121 و 143)آسمان به صورت فلزی درخشنده توصیف‏ شده است.

دومین آفریده آفرینش«آب»است که در زمان‏ باستان می‏پنداشتند بخش پایین آسمان گرد و دایره‏ای از آب انباشته شده است.

سومین آفریده آفرینش را«زمین»می‏پنداشتند چنانکه آب در همه جا در زیرزمین قرار داشت...

چهارمین پدیده آفرینش پدید آمدن گیاهان بود، به نظر می‏آید که در گذشته‏های بسیار دور، اسطوره‏های گوناگون در مورد آغاز حیات گیاهی‏ رواج داشته است...

پنجمین آفریده«جانداران»بودند که از«گاو یکتا آفریده»پیدا شدند،و این نخستین جاندار که در روی زمین زندگی می‏کرد،کشته شد.(تصور گاوکشی در کیش مهرپرستی ایران باستان که معتقد بودند تخم جانوران دیگر از خون گاو که در زمین‏ پاشیده می‏شود به وجود آمدند از همین جا ناشی‏ می‏شود اگرچه روایت‏های اسطوره‏ای گوناگون در این مورد وجود دارد).

ششمین آفریده و آخرین آفرینش«آدمی»بوده‏ است(از همین جا اعتقاد به شش امشاسپند و آفرینش شش روزه را می‏توان به گونه‏ای حاصل‏ اعتقاد و باور مردمان دنیای باستان به شمار آورد)

اعتقاد دیگری نیز وجود داشت مبنی بر این که‏ آفریده هفتمی نیز وجود دارد که«آتش»است،و می‏گفتند هر چند وجود آتش پیدا محسوس است، اما چون در همه چیز پراکنده است،بنابراین آتش‏ در کل آفرینش(ششگانه)ساری و جاری است و این آتش نه تنها در بذر گیاهان بلکه در رگ و ریشه‏ زمین نیز وجود دارد/بندهشن ص 23-48/و چون فروشی‏ها یا فروهر و روح مردگان به شش‏ آفرینش توجهی ویژه دارند لذا به زمین می‏آیند و به‏ طبیعت یاری می‏رسانند،پس باید آغاز فروردین که‏ اقبال ارواح بر زمین است و با این رویکرد به زمین‏ نیروی تازه می‏رسانند جشن گرفت و آن را گرامی‏ داشت و این جشن نوعی یاری رساندن به رسالت‏ فروشی‏ها است.

(تاریخ کیش زردشت،ص 19-196)

اگرچه دربارهء آیینهای دینی ایران باستان-که‏ جشن نوروز نیز یکی از آن آیینهاست-می‏توان‏ مطالب بسیار فراهم کرد،اما با اعتقاد به ریشه‏دار بودن این آیین و اینکه زمینهء فرهنگ و تمدن ملتی‏ کهن با این آیینهای به ظاهر بی‏ارزش شکل می‏گیرد -و چنانکه در آغاز این مقاله گفته شد-درخت‏ تناور تمدن و فرهنگ نمی‏تواند بدون داشتن ریشه‏ بالندگی داشته باشد و چنین آیینها در واقع‏ ریشه‏های موجودیت ملتی در گستره تاریخ شکل‏ می‏دهد،جا دارد که نگذاریم این ریشه‏ها بخشکد و شاخه‏های بالنده آن درخت پژمرده شود.

منابع:

(1)-بیرونی،ابوریحان،آثار الباقیه،ترجمه داناسرشت،1363.

(2)-بیرونی،ابوریحان،التفهیم لاوایل صناعته التنجیم،منوچهر صدوقی،1362.

(3)-بویس،مری،تاریخ کیش زردشت،صنعتی زاده،1374.

(4)-جریر طبری محمد،تاریخ طبری،به کوشش پاینده، 1362.

(5)-خیام نیشابوری،عمر،نورزنامه،علی حضوری،1357.

(6)-خلف تبریزی،محمد حسین،برهان قاطع،به کوشش دکتر معین،1362.

(7)-گردیزی،عبد الحی ضحاک،تاریخ گردیزی،حبیبی الحی، 1363.

(8)-دوشن گیمن،دین ایران باستان،ترجمه رؤیا منجم،1375.

(9)-زنر-آر،س،طلوع و غروب زردشتی‏گری،تیمور قادری، 1375.

(10)-فردوسی،شاهنامه،به کوشش مول،1363.

(11)-فردوسی،شاهنامه،به کوشش سعید صمدیان،1373.

(12)-کریستن سن،کیانیان،ترجمه دکتر صفا،1336.

(13)-محمودی بختیاری،علیقلی،فرهنگ و تمدن ایرانی، 1358.

(14)-مولوی،دیوان شمس،با مقدمه فروزانفر،1374.

پی‏نوشت:

1-به احتمال بسیار زیاد رسم گوسفندکشی برای ذخیره گوشت‏ در آذربایجان که آن را قورمه amruoroG می‏نامند یادگار همین رسم‏ قربانی پذیری است که هنوز هم معمول است و خوردن آبگوشت‏ قورمه در زمستان لذتی ویژه دارد اما دیگر آن نیت سابق مبنی بر قربانی به میترا نیست اما رسم همان است.

2-رسم گاوکشی در میان مهردینان و حتی مصریان و بنی‏ اسراییل در صحرای سینا-گوساله سامری-و باورهای دیگر و نیز تقدس آن در رابطه با نام سوره دوم در قرآن یادگاری از سیر این باور در میان مردم خاورمیانه است که خود در خور بررسی بسیار دقیق لازم‏ دارد و حتی مرام گاوبازی در اسپانیا نیز یادگار همین باور باستانی‏ است.

3-درداوی سورا آناهیتا ایزدبانوی ایران باستان که به علت اهمیت‏ توانست«وارونای بزرگ»ایزد مشترک بین اقوام هند و ایرانی را تحت الشعاع قرار دهد و این ایزدبانو مخصوص آبها و رودها بوده‏ است.در این واژه«سورا»صفتی عام با معنی قوی و نیرومند است و «آناهیتا»یعنی پاک،ناآلوده و صاف است،و واژه ارداوی ویژه این‏ ایزدبانو است که شاید با واژه atra-asA هم ریشه و به معنی نیکی‏ و خوبی باشد و این واژه در جای دیگر دیده نمی‏شود،و شاید با واژه‏ معنی رطوبت و مرطوب باشد برای آگاهی بیشتر رک:تاریخ کیش‏ زردشت ص 90 به بعد.

4-چنان به نظر می‏آید که حافظ در سرودن غزل به مطلع زیر به‏ رسم کهن ایرانی نظر داشته است که در آن رسم قربانی انجام شده‏ است.

من که از سرزنش مدعیان اندیشم‏ شیوهء مستی و رندی نرود از پیشم

بر جبین نقش کن از خون دل من خالی‏ تا بدانند که قربان تو کافر کیشم

5-این مراسم با دگرگونی شکل و نام خود در مراسم نیاز خاکساریه و اهل حق و همچنین در مراسم خیرات به یاد مردگان‏ هنوز هم در ایران رواج دارد بویژه در دهه محرم در تمامی ایران اجرا می‏شود،و نیز این رسم بین اهل حق با نام دیگر برپا می‏شود.

6-رسم خانه تکانی و تمیز کردن خانه پیش از جشن نوروز یادگار همین مردم است.

7-این باور هنوز هم در بین خانواده‏های قدیمی در آذربایجان‏ غربی به فرزندان در مراسم عید گفته می‏شود.

8-سال میلادی یادگار همین جشن سال نو در روزگارانی است‏ که اول سال نو از همین جشن آغاز می‏شده است،برای تبیین این‏ موضوع خود بررسی گسترده‏ای درباره گاه‏شماری لازم است.

9-امروز چلهء کوچک یادگار همین جشن است.

10-اشاره به آیه 172 سوره اعراف دارد که:

اذ اخذ ربک من بنی‏ آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم